

آبخوست هواسیده*

یوسف سعادت (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده

پیوند دادن فعل فارسی خوسیدن «خشک شدن» به ریشه ایرانی آغازین -Hhauš* «خشک شدن» و نیای هندواروپایی اش، یعنی -h₂seus* «خشک شدن»، با دشواری‌های آواشناختی روبه‌رو است؛ ولی روی آوردن به دیدگاه متفاوت الکساندر لوئیسکی دربارهٔ عنصر هندواروپایی یادشده این دشواری را برطرف خواهد ساخت. در پرتو این دیدگاه، می‌توان ریشه‌شناسی‌هایی محتمل‌تر برای واژه‌های فارسی هواسیدن «خشک شدن لب‌ها» و خوست (در آبخوست) «جزیره» و نیز تلفظی محتمل برای خوسیدن پیشنهاد کرد که می‌توانسته [xwasīdan] < [xusīdan] یا [xasīdan] بوده باشد.

کلیدواژه‌ها: آبخوست، جزیره، خشک، خوست، خوسیدن، هواسیدن، هواسیده

لغت‌نامه (به نقل از ناظم‌الاطبا) بدون آوردن شاهد خوسیدن^۱ را «خشکیدن»، «در هم کشیدن»، «پُرچین کرده شدن» و... تعریف می‌کند. نمونه‌هایی^۲ از کاربرد فعل و

* از آقای دکتر احمدرضا قائم‌مقامی که این نوشتار را پیش از چاپ خواندند و از سرکار خانم نرگس نعمت‌اللهی که در یافتن برخی منبع‌ها یاری رساندند بسیار سپاسگزارم.

۱. لغت‌نامه در بخش آوانویسی این مدخل تنها چنین آورده: [د]، یعنی گویا تلفظ آن را [xūsīdan] می‌داند.

۲. این شاهدها از پیکرهٔ گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی هستند.

مشتق‌های هواسیدن نیز در فارسی از این قرارند:

«... و لب هواسیده دارد تا پندارند که روزه دارد» (غزالی طوسی ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۲۱۲)؛
 نیز در فرهنگ‌های عربی - فارسی:

- الدَّبُّ:** بازراندن و پژمرده شدن نبات و هواسیدن
 {نسخه‌بدل: واهوشیدن؛ س: واخوشیدن} لب از
 تشنگی (بیهقی ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۵۵).
الدَّبُّ: واراندن و هواسیدن لب از تشنگی
 (زوزنی ۱۳۷۴، ص ۷۰).
الدَّيْبُ: هواسیدن لب از تشنگی (بیهقی ۱۳۶۶،
 ج ۱، ص ۱۵۴).
الدَّيْبُ: هواسیدن لب از تشنگی (زوزنی ۱۳۷۴،
 ص ۱۴۵).

از دید نگارنده، می‌توان در فارسی میانه زردشتی نیز ردی از این واژه‌ها جست. در
 بند ۹م بخش ۵۸ روایت پهلوی ویراسته میرفخرایی (۱۳۹۰، ص ۱۶۴) و درست به همان
 شکل در متن ویراسته ویلیامز (۱۹۹۰، I)، ص ۲۰۳ چنین آمده^۱:

drōn sāzag ud padišxwar ēdōn pad pādyāb be kunišn ī ka-š
 barsom abar rasē ā-z *šāyēd ud be 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 ka 𐬨𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀 nē
 šāyēd nē šōyišn cē hušk ī a-pādyāb weh kū xwēd ī pad
 pādyāb.

۱. واژه‌هایی که در این‌جا به خط فارسی میانه زردشتی آمده‌اند از متن ویراسته دابار (۱۹۱۳، ص ۱۷۳، خط ۹م) برگرفته شده‌اند. متن ویراسته دابار در پایان کتاب ویلیامز (۱۹۹۰، II)، ص ۲۷۱ به بعد) و در پایان کتاب میرفخرایی (۱۳۹۰، ص ۶۵۳ به بعد) نیز گنجانده شده‌است.

میرفخرایی (۱۳۹۰، ص ۳۳۶) متن را چنین برگردانده است:^۱
 سینی درون و ظرف غذا را باید چنان با پادیاب کرد که اگر برسم به آنها برسد (= تماس گیرد) آنگاه نیز جایز باشد و باید <پس از شستن> خشک کرد. اگر خشک کردن ممکن نباشد، نباید شست، چه خشک بی پادیاب بهتر از خیس با پادیاب است.

روشن است که در این بافت واژه‌های نوشته شده به خط فارسی میانه باید معنای «خشکانیدن» داشته باشند. میرفخرایی و ویلیامز^۲ این واژه‌ها را به hōšēnišn و hōšēnīdan تصحیح کرده^۳ که به معنای «خشکانیدن» و از ریشه ایرانی باستان *hauš- هستند (← پایین). ولی تاوادیا در بند ۱۰م بخش ۳م شایسته‌ناشیست واژه 𐭮𐭱𐭮𐭩𐭮𐭮𐭩𐭮 و (داور ۱۹۱۲، ص ۲۴) را havāsītak خوانده و به «پاک شده»^۴ برگردانده^۵ (تاوادیا ۱۹۳۰، ص ۷۵) و در بند ۵م بخش ۱۰، 𐭮𐭱𐭮𐭩𐭮𐭮𐭩𐭮 و 𐭮𐭱𐭮𐭩𐭮𐭮𐭩𐭮 (داور ۱۹۱۲، ص ۴۸) را نیز havāsēnd و

۱. و ویلیامز (۱۹۹۰ II)، ص ۹۶ نیز همان‌گونه، یعنی:

The drōn tray and the bowl should be made so ritually pure that if the barsom should touch them even then it may be proper. And they should be dried; if it is not possible to dry (them) they should not be washed, for dry and ritually impure (is) better than wet and ritually pure.

۲. همانند جاماسپ‌آسا (۱۹۸۵، ص ۳۴۰ و ۳۴۶).
 ۳. گئوال و کراینبروک (۱۹۹۵، ص ۶۲، ۱۰۱۵) در نیرنگستان، فرگرد ۱، بخش ۱۰، بند ۱۵، که همین بند آمده در روایت پهلوی در آن‌جا نیز با تفاوتی اندک دیده می‌شود، همین کار را انجام داده‌اند، یعنی این واژه‌ها را به hōšēnišn و hōšēnīdan تصحیح کرده‌اند و در پانوشت صورت‌های آمده در دست‌نویس‌ها، یعنی hw'synšn' و hw'synyt'n' را آورده‌اند. البته با یادآوری دوست عزیزم مجید طامه آگاهی یافتم که گئوال و کراینبروک (۲۰۰۹، ص ۶۰ و ۶۱) بعدها در نیرنگستان، فرگرد ۳، بخش ۷۹، بند ۲۲، واژه‌ای مشابه را (که در گئوال و بُیْد ۱۹۸۰، ۱۱۸۷، خط ۱۲، واژه نخست، به صورت 𐭮𐭱𐭮𐭩𐭮𐭮𐭩𐭮 و در سنجانا ۱۸۹۴، ص ۳۵۲، خط ۱۲ (= برگ ۱۷۶، خط ۲۷) به صورت 𐭮𐭱𐭮𐭩𐭮𐭮𐭩𐭮 آمده‌است)، xusēd آوانگاری کرده، «خشک شود» برگردانده و با خوسیدن فارسی نو سنجیده‌اند.

۴. cleansed

۵. وست (۱۸۸۰، ص ۲۷۸): «خیس شده»؛ طاووسی (۱۳۷۲، ص ۶۰): havāsīdag «پاک شده، خشک شده، تطهیر شده»؛ مزداپور (۱۳۶۹، ص ۵۹): ham-baxsīdag «بخسیده (= به هم برآمده و درهم کشیده)»؛ و بگاه تیتوس (titus.uni-frankfurt.de): hambāstag (کار وارد کردن این متن را D. Durkin-Meisterernst برای تیتوس انجام داده‌است. کار وی بر پایه تاوادیا ۱۹۳۰ و گئوال ۱۹۶۹ بوده‌است).

havāsišn خوانده و «پاک کنند» و «پاک کردن» برگردانده^۱ (تاوادیا ۱۹۳۰، ص ۱۲۷). همو (۱۹۳۰، ص ۶-۷۵، پانویس ۲ از بند ۱۰) در این باره بحث می‌کند و با پیش‌گذاشتن شاهد‌های روایت پهلوی (← بالا) و نیز شاهد‌هایی از زندِ نیرنگستان و وندیداد (← پایین)، بر این باور است که «هرچند شاید خوانش و ریشه‌شناسی این واژه‌ها قطعی نباشد، ولی بی‌گمان معنای آن‌ها «خشک کردن چیزی تر، زدودن نم» و از این رهگذر «پاک کردن پس از شستن با آب» است». تاوادیا با پایبندی به متن، 𐭮𐭥𐭮𐭥 را در بند ۱۵م بخش ۸ (۱۹۳۰، ص ۱۱۲) hōsānēt می‌خواند ولی به «خشکاندن»^۲ برمی‌گرداند.^۳ او (ص ۷۶) دو شاهد از زندِ وندیداد پیش‌می‌کشد که کارگشا هستند: سَنجانا (۱۸۹۵ ص ۱۳۹) در عبارت فارسی میانه 𐭮𐭥𐭮𐭥 ka ... us wād zamīg در فرگرد ۸ وندیداد، بند ۹، خط ۵، که برگردان yaṭ. ... us. wātō. zaṃ. haēcaiīāt. و به معنای «... باد زمین را بخشکاند» است (بارتلمه ۱۹۶۱، ستون ۱۷۲۸)، واژه 𐭮𐭥𐭮𐭥 را تنها به همین صورت و در فرگرد ۵، بند ۱۲، خط ۵ (سَنجانا ۱۸۹۵، ص ۷۳) نیز، درست در همان عبارت و به همان شکل، ولی با نسخه‌بدل‌های 𐭮𐭥𐭮𐭥 (BU. و ML.) و 𐭮𐭥𐭮𐭥 (NM. و PB.) به‌دست داده‌است. تاوادیا (۱۹۳۰، ص ۶-۷۵، پانویس ۱۰.۲) سرانجام این واژه را hōsēnītan می‌خواند و آن را با واژه فارسی نوی خوسیدن «خشکیدن» و خوش(ان)یدن «خشکاندن» می‌سنجد (و یادآور می‌شود که خوسانیدن فارسی به معنای «خیسانیدن» است^۴). از دید نگارنده، این ستاک‌های فارسی میانه را باید -xwās- و -xwās- «خشک شدن» خواند و با خوس- و هواس- فارسی نو هم‌ریشه دانست که شرح آن در پی می‌آید.^۵

۱. وست (۱۸۸۰، ص ۳۱۷): «خیس کنند» و «خیس کردن»؛ طاووسی (۱۳۷۲، ص ۶۰): havāsēnd «پاک کنند» و havāsišn «پاک کردن، تطهیر کردن، خشک کردن»؛ مزدآپور (۱۳۶۹، ص ۱۲۲): ham-baxsēnd «همی‌بخسانند (= تر و آلوده می‌کنند)» و ham-baxsišn «بخسانیدن»؛ وبگاه تیتوس: ṅbāsišn و ṅbāsēnd.
۲. درباره نیاز به معنای «خشکاندن» در این جا، ← مزدآپور ۱۳۶۹، ص ۱۰۵، یادداشت ۵ و ص ۶۷، یادداشت ۷.
۳. وست (۱۸۸۰، ص ۳۰۶): «خشک شوند»؛ طاووسی (۱۳۷۲، ص ۶۵): husānēd «خشک کند، بخشکاند»؛ مزدآپور (۱۳۶۹، ص ۱۰۰): ṅsānēd «بیفشاند»؛ وبگاه تیتوس: hōsēnēd «بخشکاند، بخوشاند».
۴. تکلیف خوسانیدن «خیسانیدن» (> *hūajid- ایرانی آغازین «عرق کردن»؛ با آوانویسی احتمالی (xwisānīdan) و خوشانیدن «خشکاندن» (> *hauš- ایرانی باستان «خشکیدن») روشن است.
۵. به لطف دوست عزیزم پژمان فیروزبخش اطلاع یافتم که شیروو نیز در مقاله‌ای (Skjærvø 2012) کوشیده خوانش این واژه فارسی میانه زردشتی را دقیق‌تر کند. در نهایت، او احتمال بیشتری می‌دهد که بتوان ستاک را -āwās-* آوانویسی نمود؛ هر چند که با دودلی، نیم‌نگاهی نیز به احتمال‌های دیگری مانند -xwās-* داشته‌است.

ریشه هندواروپایی $*h_2seus$ «خشک شدن» در ایرانی آغازین $*Hhauš$ «خشک شدن» شده‌است. دگرگون شدن s می هندواروپایی به $š$ می ایرانی از رهگذر قانون *ruki* رخ داده، یعنی چون در این واژه هندواروپایی واج $*s$ پس از $*u$ قرار دارد، در ایرانی $*š$ می شود. پیامد این فرایند آوایی دست‌کم برای فارسی آن است که هر آنچه از این ریشه برجای مانده، مانند خشک و خوشیدن «خشک شدن»، دارای $š$ یا تبدیلیافته‌های آن می‌توانسته باشد. بنابراین آیا می‌توان واژه‌هایی چون خوسیدن «خشک شدن» و هواسیدن «خشک شدن (لب‌ها)» را از $*h_2seus$ گرفت؟

بر خلاف دیدگاه بسیاری دیگر از صاحب‌نظران^۱، لوئیسکی (۱۹۸۵، ص ۴-۵) بر این باور است که $*h_2seus$ در هندواروپایی آغازین ریشه‌ای فعلی با معنای «خشک شدن» نبوده‌است. لوئیسکی کار را با ریشه فعلی هندواروپایی آغازین $*h_2es-$ «(با گرما) خشک شدن»^۲ آغاز می‌کند. روشن است که وجه وصفی نقلی^۳ این ریشه می‌توانسته $*h_2s-uēs-$ «آن چه خشک (کرده) شده‌است» باشد.^۴ بیکیس (۱۹۸۵، ص ۶۱ به بعد؛ ۱۳۸۹، ص ۲۷۷) الگوی صرفی زیر را برای وجه وصفی نقلی در هندواروپایی آغازین به‌دست داده‌است:^۵

$*h_2es-us$	که برای ریشه یادشده این گونه خواهد بود:	CéC-us	نهادی:
$*h_2s-uēs-m$	که برای ریشه یادشده این گونه خواهد بود:	CC-uēs-m	رایی:
$*h_2s-us-ós$	که برای ریشه یادشده این گونه خواهد بود:	CC-us-ós	وابستگی:

→

نتیجه‌گیری‌های (برای نمونه ریشه‌شناختی) نگارنده، که تفاوت‌های بسیاری با نتیجه‌گیری‌های شیروو دارند، مستقیماً از مقاله وی شکل گرفته‌اند و تنها در جاهایی که نام او ذکر می‌شود، از نوشتارش بهره برده شده‌است. در مقاله شیروو از کاربرد این واژه در متن‌های فارسی میانه شاهدهای بیشتری به دست داده شده‌است که در اینجا تکرار نخواهیم کرد.

۱. که برای نمونه در کار ریکس (۲۰۰۱، ص ۲۸۵) و وُدکو، ایرسلینگر و اِشنایدر (۲۰۰۸، ص ۳۴۵) بازتاب یافته‌اند.

۲. این ریشه فعلی که امروزه $*h_2eh_1s-$ «(با گرما) خشک شدن» بازسازی می‌شود (ریکس ۲۰۰۱، ص ۲۵۷ و ۲۵۸)، در واژه‌نامه پوکورنی ۱۹۹۴، ص ۶۸ به صورت $*ās-$ «سوختن»، «افروخته شدن» داده شده‌است.
 ۳. perfect participle

۴. واژه هندواروپایی $*h_2s-uēs-$ چون وچراهایی دارد. دیدگاه لوئیسکی را نیز برخی بیش از اندازه نظری می‌دانند و اشکال‌هایی از آن می‌گیرند (برای نمونه ← وُدکو، ایرسلینگر و اِشنایدر ۲۰۰۸، ص ۳۴۶، پانویس ۱). به هر روی، دیدگاه لوئیسکی زمینه‌ساز نظرهای ریشه‌شناختی تازه‌ای شده‌است، برای نمونه ← پرنک ۲۰۱۰، که در آن بر همین پایه برای واژه یونانی گفتگوبرانگیز $αὐχμὸς$ «خشک‌سالی» و ریشه‌شناسی سراسمتی پیشنهاد شده‌است.

۵. تعدیل‌های لوئیسکی (۱۹۸۵، ص ۸) در این جدول در نظر گرفته شده‌اند.

از حالت نهادی یعنی **h₂es-us* در هندوایرانی **suš-* بر جای مانده^۱ که خودش صفتی مستقل پنداشته شده (نه صورتی صرف‌شده از صفتی دیگر) و می‌توانسته پسوندی مانند *-ka-* بگیرد که گرفته و واژه‌هایی مانند *huška-* «خشک» در اوستایی، *śuška-* «خشک» در سنسکریت و خشک در فارسی از آن به یادگار مانده‌اند. شاید واژه لاتینی *sūdus* «صاف، (هوای) روشن، خشک» (> **suz-dos*) هم از همین حالت نهادی مانده باشد (لوئیسکی ۱۹۸۵، ص ۷-۸؛ دفان ۲۰۰۸، ص ۵۹۶). از حالت وابستگی، یعنی **h₂susós*، هم در یونانی *αῦος* «خشک» (> **ahuhos*) به جا مانده (لوئیسکی ۱۹۸۵، ص ۷-۸).

از صفت‌هایی که از حالت‌های گوناگون بالا مانده بوده‌اند، بعدها و از هر یک جداگانه، در زبان‌های دختر فعل‌های نامی^۲ ساخته شده‌است: *śuṣ-* «خشک شدن» در سنسکریت، *haoš-* «پژمردن، خشکیدن» در اوستایی و ... (همان، ص ۴).

نگارنده بر آن است که اگر از صورت به‌کاررفته در حالت رایج صفت هندواروپایی، یعنی از **h₂sués-*، در ایرانی فعل نامی ساخته شده باشد، صورت ایرانی باستان آن **huāh-* می‌شده (یعنی هیچ‌کدام از واج‌های **s* در آن دست‌خوش قانون *ruki* و تبدیل به **š* نمی‌شده) و صورت باستانی آغازی آن، در فارسی میانه به شکل *xwās-* یا *hwās-* «خشک شدن» بر جای می‌مانده^۳ که می‌توان خوسیدن و هواسیدن را دنباله آن‌ها دانست.^۴ شاید واژه‌های ختنی *hvā* «خشک‌شده»، *hyān-* (یا *hvā'ñ-* (امریک ۱۹۶۸، ص ۱۵۷)) «خشک کردن» و *hvās-* «خشک شدن»^۵ نیز ریشه‌شناسی پیشنهادشده را

۱. عنصر هندوایرانی **suš-* از درجه صفر **h₂es-us*، یعنی از **h₂s-us*، بر جای مانده‌است.

۲. denominative verbs

۳. بسنجید با ستاک حال فارسی میانه *xwas-* «کوبیدن» و ستاک حال پارتی *wxās-/xwās-* «ضعیف و سست شدن» که از ساخت آغازی ریشه ایرانی آغازین **huah-* «کوبیدن» بر جای مانده‌اند (چئونگ ۲۰۰۷، ص ۱۴۱ و ۱۴۲).

۴. می‌دانیم که **fra-* در برخی زبان‌های ایرانی به *hā-* و *hu-* نیز دگرگون می‌شود. از ریشه ایرانی آغازین **H₂ah-* «دمیدن» (چئونگ ۲۰۰۷، ص ۲۰۳) ساخت آغازی **fra-vā-sa-* می‌توانسته در زبان‌های یادشده **huwās-* یا **h(a)wās-* شود (بسنجید با *paywāsag* «خشک‌شونده» در فارسی میانه (دورکین - مایسترنست، ص ۲۹۱) (> **pati-vā-sa-*) که البته مشکوک است). از آن‌جا که این دگرگونی در فارسی میانه دیده نشده، *hvā-* را نمی‌توان از این ریشه دانست.

۵. بیلی (۱۹۷۹، ص ۵۰۵) در پایان مدخل *'dried'* *hvā* از خواننده می‌خواهد تا برای دیدن هم‌ریشه‌های *hvā* به مدخل‌هایی مانند *hvās-* نگاه کند؛ ولی نگارنده در این کتاب چنین مدخلی نیافت.

استوارتر نمایند.

در نهایت، شاید واج *h* در هواسیدن کمی غریب به نظر آید. نگارنده تا کنون در فارسی واژه‌ای ندیده که در آن **hu-* ایرانی آغازین (مانند فارسی باستان) به شکل *hw* مانده باشد.^۱ شاید این واژه از آن گونه‌ای از فارسی میانه بوده که **hu-* ایرانی آغازین را مانند فارسی باستان به صورت *h^(u)w-* نگه می‌داشته یا دست‌کم در بردارنده دگرگونی **hu- < xw < hw* بوده است.^۲ در تقویت گزاره اخیر، یادآور می‌شوم که ستاک فارسی میانه یادشده، در بند ۱۰م بخش ۳وم شایست‌ناشایست **𐭥𐭥𐭥𐭥** و در بند ۵م بخش ۱۰ **𐭥𐭥𐭥𐭥** و **𐭥𐭥𐭥𐭥**، یعنی با **𐭥** و در زند نیرنگستان (سنجانا ۱۸۹۴، ص ۲۵۴، خط ۱۳ =) برگ ۱۲۷، خط ۲۸؛ کتوال و بُید ۱۹۸۰، ۸۷r، خط ۱، واژه پایانی) در واژه **𐭥𐭥𐭥𐭥** یک بار با **𐭥** نوشته شده (نیز ← تاوادیا ۱۹۳۰، ص ۷۶، خط ۸). در خط فارسی میانه زردشتی برای نشان دادن همخوان مرگب *hw* (*h^v* یا *h^u*) از **𐭥** بهره می‌گرفته‌اند. کاربرد **𐭥** به‌ویژه نشانگر واج *w* بوده و گویا در نگارش همخوان مرگب *xw* به کار نمی‌رفته است. گویی در این جا واج *w* واجی مستقل پنداشته و تلفظ می‌شده و دیگر گویی نمی‌توان آن را همخوان مرگبی در آغاز واژه در نظر گرفت، یعنی شاید خوشه آغازی *hw* در این گونه فارسی میانه (و از جمله در این واژه) به *-haw* یا *-huw* (بسنجید با **𐭥𐭥𐭥𐭥** در دستنویس B1 و **𐭥𐭥𐭥𐭥** در دستنویس IM زند وندیداد، به نقل از شیروو ۲۰۱۲، ص ۳۵۶) شکسته شده است.^۳ کاربرد **𐭥** در **𐭥𐭥𐭥𐭥**، کاربرد **𐭥** در **𐭥𐭥𐭥𐭥**، کاربرد **𐭥** (دو واو) در **𐭥𐭥𐭥𐭥** و **𐭥𐭥𐭥𐭥** و کاربرد نشانه زبر در هواسیدن فارسی نو شاید نشانی از این شکسته شدن باشد.

۱. برای نمونه‌های فارسی آن، ← هوئشمان ۱۸۹۵، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.
 ۲. نظر غالب آن است که در نمونه‌هایی از گویش‌های ایرانی غربی مانند *horde* آذری هَرزنی «خوردن» و *gharde* لری فیلی «خوردن»، دگرگونی **hu- < xw < h(w)* رخ داده، چنان‌که، در چنین گویش‌هایی **x*‌های ایرانی باستان هم *h* شده‌اند، مانند **xara* «خَر» *har* (برای نمونه ← طاهری ۱۳۹۰، ص ۷۹ و ۸۰). ولی از دید نگارنده این احتمال می‌تواند هنوز پابرجا باشد که دگرگونی‌های **hu- < h(w)* و *h < *x* هم‌زمان در این گویش‌ها وجود داشته‌اند.
 ۳. برای آگاهی از پیشینه شکسته شدن خوشه آغازی در زبان‌های ایرانی، ← صادقی ۱۳۸۰، ص ۲۰.

لوئیسکی احتمال می‌دهد که واژه‌های یونانی $\alpha\upsilon\sigma\tau\eta\rho\acute{o}\varsigma$ و $\alpha\upsilon\sigma\tau\alpha\lambda\acute{\epsilon}\omicron\varsigma$ «؟»^۱ و «شراب) تیز، شدید» بر پایه نامی ساخته شده باشند که خود از صورت به‌کاررفته در حالت وابستگی صفت‌یادشده هندواروپایی ($h_2s-us- > *ahus-$) و پسوندی t -دار ساخته شده بوده (همان، ص ۴). اگر بپذیریم که صورت به‌کاررفته در حالت رایعی ($h_2su\acute{e}\varsigma-$) هم به ایرانی رسیده و در این راه با پسوندی t -دار نامی از آن ساخته شده باشد، آن نام می‌توانسته در ایرانی باستان $*huas-t-$ ، در فارسی میانه $*xwast$ و در فارسی نو خوست شده باشد.^۲ این واژه بدون آن پسوند t -دار هم در ایرانی باستان $*xwah-$ می‌شده که می‌توانسته به‌صورت خو در فارسی نو بماند. هر دوی این واژه‌ها می‌توانسته‌اند معنایی مانند «خشک‌شده (با گرما)» < «خشک» داشته بوده باشند. شاید واژه اوستایی $x^v\acute{a}sta-$ «پخته‌شده» را نیز بتوان از این جا گرفت (شروو ۲۰۱۲، ص ۳۵۹ و ۳۶۰؛ البته بارتلمه (۱۹۶۱، ستون ۱۸۷۸) درباره ریشه این واژه دیدگاه دیگری دارد). با فرض دگرگونی «خشک» < $* < \text{«(سرزمین) خشک، خشکی (در برابر دریا)»}$ ، شاید بتوان پذیرفت $^{\circ}$ خوست و $^{\circ}$ خو در آبخوست و آبخو «جزیره»^۳ و نیز خواست و خوست که در برخی فرهنگ‌ها برای نمونه در برهان قاطع (خلف تبریزی ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۷۸۲ و ۷۹۲) به معنای «جزیره» آمده‌اند، از همین جا باشند.

بدین ترتیب، معنای لفظ به‌لفظ آبخوست و آبخو «خشکی در (میان) آب» بوده‌است. جزیره چیزی است در میان/ تماس با آب و می‌توان انتظار داشت که نام پدیده جزیره با تکیه بر مفهوم «خشکی، جزآب‌بودگی» برگزیده شود. برای نمونه در پشتو به «جزیره» $u\acute{c}ak\acute{o}y$ می‌گویند که از ریشه $*haus-$ است (راستارگوپوا و اِدلمان ۲۰۰۷، ص ۳۸۹). از دید

۱. بر پایه قرینه‌هایی که در نوشته یونانی دربردارنده این واژه هست، آن را «آفتاب‌سوخته، ژولیده، روغن‌مالی‌نشده، ...» برگردانده‌اند. در هر حال، همگان پذیرفته‌اند که این واژه با $\alpha\upsilon\theta\omicron\varsigma$ «خشک» در ارتباط است (لوئیسکی ۱۹۸۵، ص ۴).

۲. برای تاریخ‌گذاری $h < *s$ در ایرانی، ← پارپلا ۲۰۰۲، ص ۸۲.

۳. برای دیدن دیگر ریشه‌شناسی‌های پیشنهادی برای آبخوست ← حسن‌دوست ۱۳۸۳، ص ۲ و ۳. از جمله دیگر ریشه‌شناسی‌هایی که برای این واژه پیشنهاد شده، یکی هم دیدگاه مُرگنشتیرنه (۱۹۲۷، ص ۹۸) است. او جای نام $X\acute{o}st$ را نیز که (به‌جز خوست، خواست هم نوشته شده (بازورث ۱۹۸۶، ص ۳۶) و) در چند نقطه افغانستان دیده می‌شود، از ریشه $*hw\acute{a}stu-$ گرفته و با واژه فارسی خواست «جزیره» و نیز با $Suv\acute{a}stu-$ ی سنسکریت «زیستگاه خوب» ($< Swat$ که منطقه‌ای است در پاکستان) می‌سنجد که با دیدگاه این نوشتار سازگار نیست و البته معنایی اولیه به شکل «زیستگاه خوب» برای نام پدیده جزیره رقم خواهد زد که پذیرش دشوار است.

معناشناسانه و برای توجیه حضور واژه آب در این ترکیب، می‌توان آبخوست را با واژه سنسکریت *abdhi-dvīpā* «زمین؛ جزیره‌ای که در اقیانوس است» سنجد که *abdhi-* در آن به معنای «دریاچه؛ اقیانوس» و *dvīpā-* به معنای «جزیره، (لفظ به لفظ: دو آب» است (مُنیر - ویلیامز ۱۸۷۲، ص ۶۰) (در اوستا: *dvaēpa-* «جزیره؛ (لفظ به لفظ: دو آب» (بارتمه ۱۹۶۱، ستون ۷۶۳)). همچنین سنجد با واژه فارسی نو اندراب «جزیره کوچک» (دهخدا و دیگران ۱۳۷۷، زیر «اندراب»)، جای نام فارسی باستان **antar-āpiyā* «میان دو آب (رود)»^۱ (هیئتز، ص ۷۹)، واژه سنسکریت *antar-īpā-* «جزیره؛ دماغه؛ (لفظ به لفظ: در آب» (مُنیر - ویلیامز ۱۸۷۲، ص ۴۲). شایان توجه است که در فارسی امروز واژه خشکی (به‌ویژه از زبان مسافران دریا) به سرزمین‌های محصور در آب گفته می‌شود. واژه فارسی باستان *(h)uška-* نیز در همین معنای «خشکی»، یعنی در تقابل با دریا به کار رفته است: ... *Yauṇā tayaiy uškahyā utā tayaiy drayahyā* «... یونانیان خشکی و [یونانیان دریا ...]» (DPe، خط‌های ۱۲-۱۴: کنت ۱۹۵۳، ص ۱۳۶؛ شارپ ۱۳۸۴، ص ۸۳).

منابع:

- کرمینی، علی‌بن محمد (۱۳۸۵)، تکملة الاصناف، دو جلد (جلد دوم: نمایه‌ها)، به کوشش علی رواقی، با همکاری سیده زلیخا عظیمی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
- بیکس، رابرت (۱۳۸۹)، درآمدی بر زبان‌شناسی تطبیقی زبان‌های هندواروپایی، ترجمه اسفندیار طاهری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- حسن‌دوست، محمد (۱۳۸۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، جلد اول (آ - ت)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- دهخدا، علی‌اکبر (و دیگران) (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، دانشگاه تهران، تهران.
- زوزنی، قاضی ابوعبدالله حسین بن احمد (۱۳۷۴)، کتاب المصادر، به اهتمام تقی بینش، البرز، تهران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۰)، مسائل تاریخی زبان فارسی (مجموعه مقالات)، سخن، تهران.
- طاهری، اسفندیار (۱۳۸۹)، «تحول *hu-* ایرانی باستان در گویش‌های ایرانی»، مجله زبان‌شناخت، سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، صفحه‌های ۷۱-۸۶.
- غزالی طوسی، ابوحامد امام محمد (۱۳۶۱)، کیمیای سعادت، دو جلد، به کوشش حسین خدیو جم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

کردی نیشابوری، ادیب یعقوب (۲۵۳۵ شاهنشاهی [= ۱۳۵۵])، کتاب البلغه، به اهتمام مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

مزدایور، کتابون (۱۳۶۹)، شایست ناشایست، متنی به زبان پارسی میانه (پهلوی ساسانی)، آوانویسی و ترجمه، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.

بیهقی، ابوجعفر احمد بن علی بن محمد مقرئ (۱۳۶۶)، تاج المصادر، دو جلد، به تصحیح و تحشیه و تعلیق هادی عالم‌زاده، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.

برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۷۶)، برهان قاطع، پنج جلد، به اهتمام محمد معین، امیرکبیر، تهران.

میرفخرایی، مهشید (۱۳۹۰)، روایت پهلوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.

BARHOLOMAE, Ch. (1961), *Altiranisches Wörterbuch*, 2. Unveränderte Auflage, Walter de Gruyter & Co., Berlin.

BEEKES, R. S. P. (1985), *The Origins of the Indo-European Nominal Inflection*, Innsbruck, IBS, pp. 48-66.

BOSWORTH, C. E. (1986), 'Khōst', in: *Encyclopaedia of Islam*, New Edition, Brill, Leiden, pp. 36-7.

CHEUNG, Johnny (2007), *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden Indo-European Etymological Dictionary Series, Edited by Alexander Lubotsky, vol. 2, Leiden.

DAVAR, M. B. (1912) (editor), *Šāyast Lā-Šāyast*, Bombay.

DE VAAN, Michiel (2008), *Etymological Dictionary of Latin, And the Other Italic Languages*, Brill Academic Publishers, Leiden / Boston.

DHABHAR, E. B. N. (1913), *The Pahlavi Rivāyat, Accompanying with the Dādistān ī Dīnīk*, Mullan Feeroze Madressa, Bombay.

DURKIN-MEISTERERST, Desmond (2004), *Dictionary of Manichaeon Middle Persian and Parthian (Corpus Fontium Manichaeorum Subsidida: Dictionary of Manichaeon texts, III: Texts from Central Asia and China., Volume 1)*, Tumhout, Brepols.

EMMERICK R. E. (1968), *Saka Grammatical Studies*, Oxford University Press.

HINZ, Walther (1973), *Neue Wege in Altpersischen*, Otto-Harrassowitz, Wiesbaden.

HÜBSCHMANN, H. (1895), *Persische Studien*, K. J. Trübner, Strassburg.

- JAMASP-ASA, K. M. (1985), "On the DRŌN in Zoroastrianism," *Acta Iranica* 24, pp. 335-56.
- KENT, Ronald Grubb (1953), *Old Persian: Grammar, Texts, lexicon*, New Haven, Connecticut.
- KORN, A. (2005), *Towards a Historical Grammar of Balochi, Studies in Balochi Historical Phonology and Vocabulary* [Beiträge zur Iranistik 26], Reichert, Wiesbaden.
- KOTWAL F. M. & BOYD J. W. (editors) (1980), *Ērbadīstān ud Nirangistān*, Facsimile Edition of the Manuscript TD, Harvard University Printing Office.
- KOTWAL, FIROZE M. & KREYENBROEK, Philip G. (1995), With Contributions by Russell, James R.: *The Hērbedestān and Nērangestān*, Volume II: *Nērangestān*, Fragard 1. Associaton Pour l'Avancement des Etudes Iraniennes, Paris.
- KOTWAL, FIROZE M. & KREYENBROEK, Philip G. (2009), *The Hērbedestān and Nērangestān*, Volume IV: *Nērangestān*, Fragard 3. Associaton Pour l'Avancement des Etudes Iraniennes. Paris.
- Lubotsky, A. (1985), "The PIE word for 'dry'". in: *Zeitschrift für Vergleichende Sprachforschung*, 98, pp. 1-10.
- MAYRHOFFER, M. (1978), *Kurzgefasstes etymologisches Wörterbuch des Altindischen, A Concise Etymological Sanskrit Dictionary*, 4 Bände, Universitätsverlag Winter, Heidelberg.
- MONIER-Williams, Sir Monier (1872), *A Sanskrit-English dictionary, etymologically and philologically arranged*, with special reference to Greek, Latin, Gothic, German, Anglo-Saxon, and other cognate Indo-European languages, Oxford University Press, London.
- MORGENSTIERNE, Georg (1927), *An Etymological Vocabulary of Pashto*, Oslo, II, Skrifter utgitt av Det Norske videnskaps-akademi i Oslo, Hist.-filos. klasse, J. Dybwad, Oslo.
- PARPOLA, Asko (2002), "From the dialects of Old Indo-Aryan to Proto-Indo-Aryan and Proto-Iranian." in: Nicholas Sims-Williams (editor), *Indo-Iranian languages and peoples*, (Proceedings of the British Academy, 116), pp. 43-102, London, The British Academy.

- Pokorny, J. (1994), *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, 2 Bände, Francke Verlag, Tübingen / Basel.
- Pronk, Tijmen (2010), “On Greek ἀρχμὸς ‘drought’ and ἀρχήν ‘neck’”, *Glotta*, Bd. 86 (2010), pp. 55-62.
- Расторгуева, В. С. & Эдельман, Д. И. (2007), *Этимологический Словарь Иранских Языков* (ТОМ 3: f-h), Восточная литература, Москва.
- Rix H. (2001), *Lexikon der indogermanischen Verben, Die Wurzeln und ihre Primärstammbildungen*, Zweite, erweiterte und verbesserte Auflage bearbeitet, Wiesbaden.
- SANJANA, Darab Dastur Peshotan B. A. (1894), *Nirangistan: a Photozincographed Facsimile of a MS*, Belonging to Shamsul-Ulama Dastur Dr, Hoshangjee Jamaspjee of Poona, Edited with an Introduction and Collation with an Older Iranian MS, in the Possession of Ervad Tahmuras D. Anklesaria, Bombay.
- SkjÆRVØ, P. O. (2012), “If Water Had Not Been Made to Dry Up, This Earth Would Have Been Drowned: Pahlavi *āwās- ‘to dry’” in: *Language and Nature: Papers Presented to John Huehnergard on the Occasion of His 60th Birthday*, edited by Rebecca Hasselbach and Na’ama Pat-El, University of Chicago, Chicago.
- Williams, A. V. (1990), *The Pahlavi Rivayat Accompanying the Dādestān ī Dēnīg*, Part I, Transliteration and glossary, Part II, Translation, commentary and Pahlavi text, (Det Kongelige Danske Videnskabemes Selskab, Historisk-filosofiske Meddelelser 60:1,2.) 2 vols, 357; 381 pp. Copenhagen, Munksgaard (Commissioner).
- Wodtko, Dagmar S. & Irslinger, Britta & Schneider Carolin (2008), *Nomina im Indogermanischen Lexikon*, Universitätsverlag Winter, Heidelberg.

